

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۳، پیاپی ۱۱۳، پاییز ۱۳۹۳

واکاوی مواضع آیت‌الله خویی در جریان نهضت روحانیون ایران

حمید بصیرت‌منش^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۲۶

تاریخ تصویب: ۹۳/۳/۳۱

چکیده

در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ که روحانیون ایران با پیشگامی آیت‌الله خمینی به مخالفت با اقدامات حکومت پهلوی برخاستند، منویات کلی آنان از سوی حوزه‌ی علمیه‌ی نجف مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفت. در این میان، مواضع حمایت‌گرانه و همدلانه‌ی آیت‌الله خویی بیش از سایر علمای این حوزه بود و موجب دلگرمی روحانیان داخل ایران می‌شد. در این مقاله، مواضع ایشان در برابر مسائلی چون مصوبه‌ی دولت اسدالله علم، رفراندم شاه، دستگیری و بدرفتاری با روحانیون، حمله به مدرسه‌ی فیضیه، دستگیری آیت‌الله خمینی و فعالان قیام پانزده خرداد، انتخابات مجلس شورای ملی و

۱. استادیار گروه تاریخ پژوهشکده‌ی امام خمینی و انقلاب اسلامی. basirat1341@yahoo.com

سایر حوادث و رخداد‌های منتهی به تغییر دولت اسدالله علم در اسفند ۱۳۴۲ را مورد بررسی قرار دادیم. از این بررسی‌ها نتیجه گرفتیم که مواضع آیت‌الله خویی در مقایسه با مواضع سایر علما و مراجع تقلید (به جز امام خمینی) از لحن تندتر و شدیدتری برخوردار بوده است. فتوای ایشان در تحریم همکاری با دولت پهلوی از مهم‌ترین و کم‌نظیرترین فتوای مراجع تقلید شیعه علیه حکومت در دوران پهلوی به‌شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: آیت‌الله ابوالقاسم خویی، حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، نهضت روحانیون ایران، آیت‌الله روح‌الله خمینی، حکومت پهلوی.

۱. بیان مسئله

سید ابوالقاسم خویی^۱ (۱۳۱۷-۱۴۱۳ ه.ق / ۱۲۷۸-۱۳۷۱ ه.ش) از بزرگ‌ترین مراجع تقلید معاصر شیعه است. وی در خوی و در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد و با مهاجرت پدر در جریان مشروطیت به عراق، در سیزده سالگی به نجف اشرف رهسپار شد. او پس از فراگیری ادبیات عرب و منطق و سطوح مقدماتی، نزد عالمانی چون شیخ‌الشریعه اصفهانی، شیخ مهدی مازندرانی، آقاضیاء عراقی، شیخ محمد حسین کمپانی و میرزای نائینی، دوره‌ی کامل فقه و اصول را آموخت و از همه‌ی اساتید خود اجازه‌ی روایت و اجتهاد گرفت. از سال ۱۳۵۰ ه.ق، مشغول تدریس شد و گفته شده است که در مدت شصت سال، هزاران شاگرد و صدها مجتهد تربیت کرد. پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ ه.ش، مرجعیت او نیز مطرح شد و پس از رحلت آیت‌الله حکیم، از سال ۱۳۴۹ ه.ش مرجعیت عامه یافت (دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۷۵: ۷/۳۴۴-۳۴۵). حوزه‌ی درس وی چنان شهرت یافت که در دو دهه‌ی آخر عمرش در حوزه‌های علمیه‌ی عراق و جهان اسلام بی‌نظیر بود (فرهنگ رجال معاصر عراق، ۱۳۹۰: ۱۵۲).

۱. به دلیل تکرار دائم نام ایشان و سایر علما، از به کار بردن القاب و عناوین خودداری کرده‌ایم.

با آغاز مخالفت‌ها و اعتراضات روحانیون ایران به عملکرد حکومت پهلوی از مهر ۱۳۴۱ که تا پایان سال بعد ادامه یافت و در تاریخ‌نگاری دوران پهلوی دوم به‌عنوان «نهضت روحانیون ایران» یاد می‌شود، روحانیون و مراجع تقلید حوزه‌ی نجف مواضع متعددی نسبت به مطالبات هم‌مسلمانان خود در ایران درپیش گرفتند. مواضع خوبی نیز در قالب بیانیه‌های وی در مقطع اول مبارزات روحانیون ایران در جریان مخالفت با مصوبه‌ی دولت اسدالله علم درخصوص انجمن‌های ایالتی و ولایتی (مهر تا آذر ۱۳۴۱)، در همان ایام توسط علی دوانی در کتاب *نهضت دوماهه‌ی روحانیون* (۱۳۴۱) منعکس شد. هرچند دوانی در کتاب دیگر خویش باعنوان *نهضت روحانیون ایران* (۱۳۷۷) که پس از انقلاب اسلامی نگاشت، مواضع روحانیون ایران و نجف را تکمیل کرد، روش و مشی وی کمتر جنبه‌ی انتقادی دارد. حمید روحانی در کتاب *نهضت امام خمینی* (۱۳۸۱)، گاه برخی مواضع روحانیون را مورد انتقاد قرار داده است؛ اما از مواضع خوبی در مقطع موردنظر این مقاله انتقادی نکرده است و تعدیل و تغییر مواضع ایشان را در مقاطع بعدی مورد نکوهش قرار داده است. در *یادنامه‌ی آیت‌الله خویی* (۱۳۷۲)، *غروب خورشید قهامت* (۱۳۷۳) تألیف غلامرضا اسلامی و تعدادی از مقالات، مواضع خوبی به‌صورت ناقص و گذرا و بدون در نظر گرفتن زمینه‌های تاریخی مطرح شده است و بررسی لازم انجام نشده است؛ بنابراین مسئله‌ی این مقاله برپایه‌ی این سؤال مشخص سازمان یافت که در میان علمای نجف، خوبی چه موضعی علیه حکومت پهلوی درپیش گرفت و به عبارت دیگر، مواضع خوبی از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده و چه تفاوتی با مواضع مراجع تقلید دیگر شیعه داشته است.

۲. آغاز موضع‌گیری‌ها

اولین موضع‌گیری خوبی درخصوص مسائل ایران، به مصوبه‌ی دولت اسدالله علم درمورد لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی مربوط بود. درپی مخالفت دسته‌جمعی روحانیون ایران با مصوبه‌ی دولت که به یک نهضت عمومی تبدیل شد، اخبار مربوط به این موضوع از طریق کانال‌ها و ارتباط‌های مردمی و نیز اخبار روزنامه‌ها به عراق رسید و ناراحتی و نگرانی زیادی در محافل روحانی و غیرروحانی ایجاد کرد (دوانی، ۱۳۴۱: ۶۱؛ همان، ۱۳۷۷: ۳).

۵۱). با وصول اخبار نگران‌کننده و درخواست مردم از علمای نجف برای جلوگیری از اجرای این مصوبه، آنان پس از پیگیری از علمای تهران و ملاحظه‌ی تلگراف‌ها و طومارها و نامه‌های رسیده، تلگراف‌های اعتراض آمیزی به ایران فرستادند. با پیوستن مراجع بزرگ حوزه‌ی نجف، به‌ویژه حضرات آیات حکیم و خویی به معترضان، نهضت روحانیت ایران از قدرت مضاعفی برخوردار شد.

در منابع تاریخی، دو تلگراف از خویی در مورد مصوبه‌ی دولت در خصوص انجمن‌های ایالتی و ولایتی ثبت شده است. ایشان در ۲۶ مهر ۱۳۴۱، تلگرافی خطاب به سید محمد بهبهانی (از روحانیون بزرگ تهران که واسطه‌ی مراجع تقلید با دولت و شاه بود) فرستاد و در آن، اقدام دولت را مورد نکوهش قرار داد و از وی خواست «مراتب را به پیشگاه اعلی حضرت همایون ابلاغ، تا برحسب اقداماتی که در مورد حمایت از دین مبین اسلام فرموده‌اند امر ملوکانه به الغای این تصویب‌نامه اصدار فرمایند» (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱/ ۲۷).

خویی در اول آبان، تلگراف مهم دیگری خطاب به شاه فرستاد.^۱ وی در این تلگراف، در پاسخ به توجیه و دلیل تراشی شاه در رابطه با مصوبه‌ی دولت متذکر شد: «صدور بعضی از قوانین که تقلید بیگانگان در آن‌ها آشکار و مخالف قوانین اسلام و قانون اساسی می باشد، از نظر اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران فاقد ارزش است».

وی در ادامه‌ی تلگراف خود، توجه شاه را به این نکته جلب کرد که در پرتو دین مقدس اسلام، با شرایط زمان و مکان هر گونه اصلاحی را می‌توان انجام داد؛ زیرا دین اسلام از عدالت پشتیبانی و با فساد مبارزه می‌کند و براساس همین قوانین، حکومت بزرگ اسلامی به وجود آمده است (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱/ ۳۰-۳۱).

موضع‌گیری علمای نجف در جریان مصوبه‌ی دولت اسدالله علم اهمیت زیادی در روند نهضت روحانیون ایران داشت. ظاهر فریبنده‌ی مصوبه‌ی دولت و تبلیغات وسیع در نشریات در مورد تساوی حقوق زنان و مردان، تنها از طریق فتاوی شرعی مجتهدان قابل جلوگیری

۱. برخی محققان این تلگراف را در ادامه‌ی مخالفت‌های علما با اصلاحات ارضی دانسته‌اند که صحیح به نظر نمی‌رسد.

بود و چنانچه اختلاف نظری در میان مراجع ایران و نجف در این زمینه پدید می‌آمد، رژیم بلافاصله از آن بهره‌برداری می‌کرد. در نزد برخی روحانیون و متدینین مناطق مختلف ایران، مواضع علمای نجف بیش از علمای ایران مورد توجه و استناد بود (همان: ۲۴/۳، ۲۶، ۳۷، ۳۹، ۴۳).

همراهی علما و مراجع نجف با علمای ایران که به اتحاد و همدلی آن‌ها علیه مصوبه‌ی دولت منجر شد، موضوع مهمی بود. در این مبارزه، حمایت مراجع نجف از علمای ایران در لغو مصوبه‌ی دولت نقش مهمی داشت (حسینیان، ۱۳۸۷: ۱۷۱). در این ایام، بیانیه‌های علمای قم در نجف مورد استقبال علمای حوزه قرار می‌گرفت. در این زمینه، خویی طی مرقومی به گلپایگانی، از علمای ایران تقدیر و تشکر کرد. گلپایگانی در خاتمه‌ی قضیه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی در ۱۲ آذر ۱۳۴۱، طی سخنانی یادداشت خویی را قرائت کرد و وحدت کلمه میان دو حوزه‌ی قم و نجف را بسیار مغتنم و مفید خواند (دوانی، ۱۳۷۷: ۳/۱۶۵-۱۶۷).

۳. خویی و رفراندم شاه

مرحله‌ی دوم مبارزات روحانیون ایران هنگامی شکل گرفت که شاه در نوزده دی ۱۳۴۱ اعلام کرد شش اصل را برای تأیید ملت به رفراندم عمومی خواهد گذاشت. این اصول که به انقلاب سفید موسوم شد، در راستای تغییراتی بود که رژیم به توصیه‌ی دولت آمریکا برای جلوگیری از رشد مخالفت‌های اجتماعی آغاز کرده بود. از آنجا که موضوع همه‌پرسی در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود، تصمیم شاه که از آن خودکامگی استنباط می‌شد، با مخالفت تعدادی از روحانیون بلندپایه، به‌ویژه آیت‌الله خمینی مواجه شد (صحیفه‌ی امام، ۱۳۷۸: ۱/۱۳۵-۱۳۷). خویی نیز در تلگرافی به بهبهانی در اوایل بهمن، رفراندم را حرکتی علیه قانون مقدس اسلام و مواد صریح قانون اساسی و مصالح ملت دانست و از وی خواست به اولیای امور تذکر دهد که این گونه اعمال موجب تشنج عمومی خواهد شد (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۶۰/۱). به اعتقاد برخی پژوهشگران، خویی در این مورد هوشیارانه توطئه‌های امپریالیسم آمریکا و تبلیغات عوام‌فریبانه‌ی شاه را افشا کرد (اسلامی، ۱۳۷۳: ۶۹).

تبعیت مردم از اعلام‌نظر روحانیون درمورد فراندم، به تنش‌ها و زدوخوردهایی با نیروهای دولتی در تهران و قم منجر شد. در ۳ بهمن ۱۳۴۱، تعدادی از روحانیون تهران از جمله فلسفی، واعظ مشهور، بازداشت و روانه‌ی زندان شدند. در سوم بهمن ۱۳۴۱، تظاهرات مخالفت‌آمیز مردم قم در برابر برگزاری فراندم، به زدو خورد آن‌ها با نیروهای انتظامی منجر شد، مدارس حوزه‌ی علمیه تحت محاصره قرار گرفتند و فضای رعب‌آوری بر شهر حاکم شد. اخبار مربوط به اعتراضات روحانیون و مردم با فراندم و حوادث پس از آن، به‌ویژه اخبار ناخوشایند دستگیری روحانیون، نگرانی شدیدی در محافل روحانی داخل و خارج از ایران به‌وجود آورد. خویی که پیش از این تلگرافی به بهبهانی فرستاده بود، در تلگراف دیگری که متأسفانه تاریخ دقیق آن مشخص نیست، با لحنی شدید نسبت به شاه از حوادث قم اظهار تأثر کرد و شخص شاه را مسئول هر حادثه‌ای دانست (دوانی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۹۳-۱۹۴). این تلگراف‌ها به‌عنوان دیدگاه مراجع حوزه‌ی نجف، تأثیر زیادی بر مردم داشت. دوانی می‌نویسد: «به‌دنبال صدور اعلامیه‌ی آقایان مراجع قم و نجف اشرف، بازار تهران به مدت سه روز به‌عنوان همبستگی با هدف مراجع قم تعطیل اعلام شد» (همان: ۱۹۴).

۴. خویی و حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه

هجوم مأموران رژیم پهلوی به مدرسه‌ی فیضیه در دوم فروردین ۱۳۴۲، نقطه‌ی عطفی در تاریخ نهضت اسلامی ایران به‌شمار می‌آید. اخبار این حادثه‌ی دهشتناک بلافاصله به شهرهای مختلف و خارج از کشور رسید و مراجع و علمای بزرگ شهرهای ایران تلگراف‌های تسلیتی به مراجع قم فرستادند و با آنان اظهار همدردی کردند. بهبهانی طی نامه‌ای خطاب به مراجع تقلید حوزه‌ی نجف (آقایان حکیم، خویی و شاهرودی)، آنان را در جریان مسائل ایران گذاشت. به‌دنبال اطلاع مراجع نجف از حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه، آنان تلگراف‌های تسلیتی خطاب به مراجع ایران فرستادند. خویی تلگرافی به خمینی با این مضمون مخابره کرد: جنایت جباران نسبت به حوزه‌ی علمیه، دل‌های ما و عموم مسلمین را به درد آورده است (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱/ ۷۵).

این حادثه چنان خوبی را به خشم آورد که در اول ذی‌قعدة ۱۳۸۲ (هفتم فروردین ۱۳۴۲)، تلگراف شدیدالحن دیگری خطاب به شاه فرستاد و با انتقاد از «مفاسد تصویب‌نامه‌ی شوم و جعل قوانینی برخلاف مقررات اسلام»، از او به‌طور جدی خواست اسباب اغتشاش مملکت و ناراحتی مسلمانان جهان را مرتفع سازد و هشدار داد که «علمای اعلام و عموم طبقات مسلمانان با اتکال به حول و قوه‌ی الهی از مقدسات دین تا آخرین نفس دفاع خواهند نمود» (همان: ۸۰).

در پی حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه، موجی از تنفر و انزجار از حکومت پهلوی در میان اقشار مختلف مردم، به‌ویژه حوزه‌های علمیه‌ی تهران، قم و مشهد به‌وجود آمد. در همین ایام، در عتبات عالیات عراق، اخبار مربوط به ایران به‌طور جدی دنبال می‌شد. طلاب مدارس علمیه‌ی نجف مراسم بزرگداشتی به مناسبت یادبود شهدای حوزه‌ی علمیه‌ی قم برگزار کردند (دوانی، ۱۳۷۷: ۳/ ۲۵۵-۲۵۶) و علما و مدرسین این حوزه نیز با صدور اعلامیه‌ای در فروردین ۱۳۴۲، ضمن اظهار تأثر از این حادثه، آمادگی خود را برای حفظ و حراست از دین حنیف اسلام اعلام کردند (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۳/ ۶۵-۶۶). حضرات آیات حکیم و خوبی در چهاردهم فروردین ۱۳۴۲، به‌طور جداگانه تلگرافی خطاب به علما و روحانیون ایران صادر کردند. خوبی این تلگراف را برای ۲۴ نفر از علمای سرشناس ایران، از جمله مراجع تقلید قم و مشهد، مخابره کرد. در این تلگراف، ضمن اظهار تألم از حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه، گفته شده است چنانچه شاه از پشتیبانی قوانین شوم ضداسلام دست بردارد، علمای اعلام آخرین وظیفه‌ی خود را انجام خواهند داد و مسئول هر حادثه شخص شاه و هیئت دولت خواهند بود (همان: ۱/ ۸۶).

همان‌گونه که می‌بینیم، لحن و محتوای بیانیه‌ها و تلگراف‌های خوبی بسیار تند بود و مستقیماً شخص شاه را به باد حمله می‌گرفت. مصاحبه‌ی جهانگیر تفضلی، وزیر مشاور نخست‌وزیر در این ایام نشان‌دهنده‌ی نارضایتی رژیم از مواضع علمای حوزه‌ی نجف است (نک: روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۴۲/۱/۱۵).

۵. مکاتبه‌ی علمای ایران با خویی

در تاریخ چهارم ذی‌الحجه‌ی ۸۲ (هشتم اردیبهشت ۱۳۴۲) جمعی از علمای ایران که اسامی آن‌ها مشخص نیست، نامه‌ی مفصلی خطاب به خویی نگاشتند که دارای مضامین مهمی بود. خویی پاسخ مشروحی در تاریخ چهاردهم ذی‌الحجه (هجدهم اردیبهشت ۱۳۴۲) به آن نامه فرستاد.^۱ اهمیت این دو نامه به حدی بود که در جزوه‌ای در نجف اشرف، چاپ و منتشر شد (دوانی، ۱۳۷۷: ۳/ ۲۹۲). علمای ایران در نامه‌ی خود به خویی، با تصریح بر اینکه «شما حاکم بر میلیون‌ها نفر هستید»، ضمن اشاره به محیط اختناق و وحشت ایران بر اثر اقدامات خلاف قانون دولت، تجاوز به حریم اسلام و قرآن، حبس و توقیف جمعی از روحانیون، تهمت‌ها و افتراها و اربعاب و تهدید آن‌ها، سرکوب شدید مردم در نواحی مختلف ایران، حمله به مدرسه‌ی فیضیه و اقدامات غیرانسانی دیگر، خواستار اقدام عاجل شدند و از او خواستند اوضاع ایران را به سایر ممالک اسلامی اطلاع دهد، نمایندگانی به جامعه‌ی بین‌الملل بفرستد، حقایق امور را به مردم آزاد جهان گوشزد کند و از مطبوعات جهان و رادیوهای ممالک اسلامی استمداد طلبد (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۴/ ۶۴-۶۸). این نامه شفاف‌ترین و گویاترین مکتوبی است که در آغاز مبارزات روحانیت ایران، انتظارها و نگرش روحانیون ایران را نسبت به حوزه‌ی نجف نشان می‌کند. مخاطب قرار دادن خویی و مقدم دانستن او بر دیگران، از نکات قابل تأمل است.

خویی در هجدهم اردیبهشت ۱۳۴۲، به نامه‌ی علمای ایران پاسخ داد. این نامه از مهم‌ترین اسناد تاریخی دوران نهضت اسلامی محسوب می‌شود. مهم‌ترین مضامین مکتوب وی به شرح زیر است:

۱. ابراز تأسف از حملات ناجوانمردانه‌ی دولت به حریم اسلام و روحانیت؛
۲. عدم پابندی زمامداران کشور به قانون اساسی و زیرپا گذاشتن اسلام؛
۳. وقاحت و بی‌شرمی دولت در ارتکاب قتل و غارت در قم و تهدید ملت؛
۴. به کار بردن تعبیر «فاتح مدرسه‌ی فضیه‌ی قم»، «فاتح مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز» و

۱. در کتاب هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، تاریخ این نامه یازدهم ذی‌الحجه (پانزدهم اردیبهشت) قید شده که اشتباه است.

- «فاتح دانشگاه تهران» برای دولتمردانی که سوابقشان تاریک است؛
۵. آزادی نشریات در نشر فحشا و بی‌عفتی و اختناق و سانسور و عدم درج اعلامیه‌های مراجع تقلید؛
 ۶. تأکید بر اینکه اشخاص فاسد، شهوتران و وطن‌فروش صلاحیت اصلاحات ندارند؛
 ۷. اف‌تضاح زمامداران در خارج از کشور به دلیل تجاوز به حقوق مردم و اقدام به آدمکشی؛
 ۸. اشاره به مراسم فاتحه و بزرگداشت حادثه‌ی تأسف بار قم و تبریز در شهرهای نجف، کربلاء، کاظمین و بغداد و استنکار از جنایتکاران؛
 ۹. اشاره به تهدیدات کشور و ملت ایران و تأکید بر شهامت و رشد فکری ملت ایران در مقابله با این تهدیدات و انتقاد از حضور و نفوذ بهایی‌ها و دولت اسرائیل در ایران؛
 ۱۰. تأکید بر ادامه‌ی مبارزه، ضمن پرهیز از آشوب؛
 ۱۱. آمادگی خود برای شهادت؛
 ۱۲. هشدار به روحانیون و ملت ایران که سکوت نکنند؛
 ۱۳. تأکید بر آشنا شدن ملت ایران با شیوه‌های مبارزه و فراگیری از ملت‌های مسلمان دیگر و سرمشق قرار دادن مبارزات استقلال‌طلبانه؛
 ۱۴. اشاره به تلاش‌های خود در رساندن صدای مظلومیت مردم ایران به خارج؛
 ۱۵. تهدید به افشای جنایات و خیانت‌های چهل‌ساله‌ی زمامداران ایران و اعلام‌نظر مراجع تقلید درباره‌ی آنان (همان: ۱/ ۱۰۱-۱۰۵).

مضامین بالا دربردارنده‌ی شدیدترین عبارات و موضع‌گیری‌ها در سطح روحانیون بلندپایه و مراجع تقلید علیه رژیم پهلوی است. مضامین این اعلامیه چنان اهمیت داشت که در رساله‌ی «منشور نهضت اسلامی» که از طرف مبارزان اسلامی در سال ۱۳۴۵ در چند نسخه منتشر شد (فارسی، ۱۳۷۳: ۱۳۹-۱۴۰؛ جعفریان، ۱۳۸۵: ۲۲۵)، به بخش‌هایی از آن استناد شده است. در بین مضامین بالا، فراگیری شیوه‌های مبارزه از ملت‌های مسلمان

استقلال طلب اهمیت زیادی دارد که در جزوه‌ی مذکور، دو بار به آن استناد شده و رساله با این مضمون پایان یافته است (جعفریان، ۱۳۸۴: ۶۴۷/۲).

مواضع خویی در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ شایسته‌ی تأکید و تأمل است. یکی از روحانیون در اهمیت اعلامیه‌های وی می‌گوید: اعلامیه‌هایی که از طرف ایشان علیه دستگاه حاکم پهلوی صادر می‌شد، از کوبنده‌ترین اعلامیه‌هایی بود که از نجف می‌آمد [...]؛ به ویژه اینکه آقای خویی در یکی دو اعلامیه، مستقیماً خود شاه را مورد حمله قرار داد (موسوی تبریزی، ۱۳۸۴: ۲۰۵-۲۰۶). این گونه مواضع تأثیر شگرفی بر روحانیون و دیگر اقشار جامعه‌ی ایران داشت و آنان را به مبارزه با حکومت تشویق می‌کرد. مطابق برخی گزارش‌های ساواک، وعاظ در منابر این عبارت خویی را که «تا آخرین قطره‌ی خون در برقراری دین و قرآن استقامت خواهند نمود»، بازگو می‌کردند (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ۱۳۷۸: ۳۸۵/۲).

۶. روابط خمینی و خویی

از نکات قابل توجه در دوران نهضت روحانیون ایران در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، رابطه‌ی میان امام خمینی و خویی است. خویی تلگراف تسلیت حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه را خطاب به آیت‌الله خمینی فرستاد و امام در دهم ذی‌الحجه‌ی ۸۲ (۱۴/۲/۴۲)، به‌وسیله‌ی ایشان به تلگراف‌های تسلیت روحانیون و طلاب نجف اشرف پاسخ گفت. در مکتوب امام خمینی، نکات قابل تأملی وجود دارد؛ از جمله خطاب به روحانیون جوان گفته است: «لازم است طبقه‌ی جوان و فضیلتی محترم از صاحبان نفوذ استدعا کنند که توجه بیشتری به وضع ایران - تنها مرکز تشیع - بفرمایند و از بست‌وبند و زمزمه‌های ناموزونی که از طرف دستگاه جبار القا می‌شود، احتراز نمایند» (صحیفه‌ی امام، ۱۳۷۸: ۲۱۸-۲۱۹).

عبارت «صاحبان نفوذ»، نمایانگر این است که انتظارات و توقعات آیت‌الله خمینی از حوزه‌ی نجف، بسیار بیشتر از آنی بود که صورت می‌گرفت. همچنین اقوالی وجود دارد مبنی بر اینکه ایشان در مورد تندروی خویی توصیه‌هایی به وی کرده بود.^۱

۱. برای نمونه رک: سخنان حجت‌الاسلام ناطق نوری در مجلس شورای اسلامی، در پی ارتحال آیت‌الله خویی

در هفدهم ذی‌الحجه (۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۲)، نیروهای انتظامی رژیم از برگزاری مراسم چهلم شهدای مدرسه‌ی فیضیه از سوی آیت‌الله حکیم در مسجد ارک جلوگیری کردند که در اثر آن، زدوخوردی میان مردم و مأموران صورت گرفت و عده‌ای دستگیر شدند (همان: ۲۰۷-۲۰۸). چند روز پس از این واقعه، آیت‌الله خمینی سخنرانی مهمی ایراد کرد (روحانی، ۱۳۸۱: ۱/۴۴۴) که در چند مورد، با حوزه‌ی نجف، از جمله هشدار به علمای ساکت این حوزه، مرتبط بود. می‌توانیم تصور کنیم که امام با مخاطب قرار دادن کلی حوزه‌ها، تهییج و تحریک کلی علما و روحانیون را در نظر داشته است. براساس نگاه ظاهری می‌توانیم بگوییم که تلگراف‌ها، اعلامیه‌ها و نامه‌های مراجع و روحانیون و طلاب حوزه‌ی نجف، برگزاری مراسم بزرگداشت حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه و همدلی با روحانیون ایران و حتی لحن تند و انقلابی و افشاگرانه‌ای که در تعدادی از بیانیه‌ها وجود داشت، در تاریخ حوزه‌ی نجف مانندی نداشته است. بیشتر محققان تاریخ نهضت روحانیون و مطلعان به این نکته اذعان دارند که مواضع حوزه‌ی نجف در این مقطع تاریخی، مورد رضایت حکومت ایران نبود (منصوری، ۱۳۷۵: ۱۶۹-۱۷۰؛ شیخ فرشی، ۱۳۷۹: ۲۳۰). در این میان، بخش تند و رادیکال مواضع حوزه‌ی نجف را کسانی چون خویی برعهده داشتند و هدایت می‌کردند. در این ایام، بیم هماهنگی میان علمای قم و نجف از دغدغه‌های جدی حکومت ایران بود. علاوه بر مرادوات عادی و ارتباط‌های مداومی که میان ایران و عراق وجود داشت، حداقل یک مورد از مسافرت شیخ فضل‌الله محلاتی به عنوان مأموریت را می‌توانیم یاد کنیم که حامل پیام خمینی به حکیم و خویی بوده است (خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ۱۳۷۶: ۷۶).

۷. واکنش خویی به دستگیری خمینی

در پی سخنرانی انقلابی آیت‌الله خمینی در عاشورای سال ۱۳۴۲ (۱۳ خرداد)، در شب پانزده خرداد نیروهای نظامی وارد شهر قم شدند و او را بازداشت و به تهران منتقل کردند. خبر

(روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۷۱/۵/۱۸: ۲). در یکی از کتاب‌ها نام آیت‌الله میلانی نیز به این سفارش افزوده شده است (نک: یادنامه‌ی آیت‌الله العظمی خویی، ۱۳۷۲: ۱۰۳).

دستگیری ایشان خیلی زود به همه‌ی مجامع روحانی، از جمله عراق، رسید و آنان را سخت متحیر و متعجب کرد که انعکاس آن را در اعلامیه‌های علما و مراجع تقلید نجف می‌توان دید (روحانی، ۱۳۸۱: ۱/ ۶۳۱-۶۴۰).

نقش اساسی در تحولات مدارس علمی نجف نیز همچون ایران، برعهده‌ی طلاب و روحانیون جوان بود. در موارد زیادی آنان به صورت اهرم فشار عمل می‌کردند و مراجع و علمای بزرگ را به موضع‌گیری ترغیب می‌کردند. در حوزه‌ی نجف، چند نفر، از جمله شیخ نصرالله خلخالی که وکیل شرعی بیشتر مراجع بود، سید اسدالله مدنی، شیخ محمد صادقی تهرانی، شیخ محمود و شیخ احمد انصاری در ترغیب مراجع به پشتیبانی از خمینی نقش بیشتری داشتند (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ۱۳۸۲: ۶/ ۲۷۸).

طلاب مدرسه‌ی بروجردی نجف صبح روز شانزدهم خرداد ۱۳۴۲، ابتدا در منزل آیت‌الله شاهرودی تجمع کردند و سپس به منزل خویی رفتند و قرار شد وی اطلاعیه بدهد و همکاری با دولت ایران را تحریم کند. از آنجا که آیت‌الله حکیم در این زمان در کربلاء به سر می‌برد، طلاب حدود بیست مینی‌بوس آماده کردند و به کربلاء رفتند. با آگاهی از دستگیری خمینی و بیم محاکمه و اعدام او، خویی با احساس نگرانی اقداماتی انجام داد. گفته شده است که ایشان همراه با تعدادی از علمای حوزه، همچون شیخ مجتبی لنگرانی، شیخ صدرا بادکوبه‌ای، شیخ مرتضی آل‌یاسین و سید محمدباقر صدر، به بیت شاهرودی رفتند و به اتفاق وی روانه‌ی منزل حکیم در کوفه شدند و پس از مشورت بسیار که تا نیمه‌های شب به دازا کشید، در اولین ساعات بامداد تلگراف شدیداللحنی به ایران فرستادند و بنابر نوشته‌ی یکی از مریدان خویی، «از ساحت رفیع مرجعیت حضرت امام خمینی حمایت کردند» (یادنامه‌ی آیت‌الله خویی: ۱۰۷؛ نور علم: ش ۴۷).

بنابر گزارش کنسولگری ایران در کربلاء، در نیمه‌شب شنبه، هجدهم خرداد، آقایان شاهرودی و خویی به دیدار حکیم در کوفه رفتند و اصرار کردند که ایشان یا به وسیله‌ی تلفن با شاه تماس بگیرد و آزادی بازداشت‌شدگان حوادث اخیر را تقاضا کند و یا اعلامیه‌ای صادر کند. بالاخره در اثر اصرار نامبردگان، تلگرافی تهیه شد که در روزنامه‌ی الشعب در تاریخ نوزدهم خرداد منتشر شد.

۸. اعلامیه‌ی خوبی در تحریم همکاری با دولت

اقدام به دستگیری روحانیون و کشتار مردم در تعدادی از شهرها متعاقب دستگیری خمینی، موجب خشم و انزجار شدید علیه حکومت پهلوی شده بود؛ از این رو طلاب و روحانیون نجف خواستار اقدام شدید علما و مراجع تقلید این حوزه بودند و موضوع تحریم دولت ایران را مطرح می‌کردند. این درخواست در اعلامیه‌ی خوبی اجابت شد. اعلامیه‌ی وی که در هفدهم خرداد ۱۳۴۲ صادر شد، از مضمونی تند برخوردار بود. خوبی در این موضع‌گیری منحصربه‌فرد، همکاری با دولت ایران را حرام اعلام کرد. در این اعلامیه که به صورت عربی و فارسی منتشر شد، آمده است:

کمک و همراهی با ظالمین و ستمگران در شریعت مقدسه‌ی اسلامی از اعظم محرّمات است و در حرمت آن بین علمای اعلام خلافی نیست. نظر به اینکه دولت فعلی ایران برای پیشرفت مقاصد شوم خود، که مخالف مقررات دین اسلام است، از هرگونه تعدی و ظلم، از زدن و کشتن و زندان بردن آقایان علمای اعلام و طلاب علوم دینی و سایر طبقات مؤمنین مضایقه ندارد، بر هر فردی از افراد مسلمان در هر لباس و هر مقامی که باشند واجب است که از همکاری با این دولت خائن خودداری نمایند (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱/۱۲۵).

اهمیت این اعلامیه که جنبه‌ی فتوا داشت، چنان بود که مخالفان مذهبی رژیم در ماه‌های بعد نیز آن را چاپ و منتشر می‌کردند (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ۱۳۷۸: ۳/۴۴۴). برخی خاطرات حاکی از تبعیت کسانی چون حاج آقا مصطفی خمینی از این فتوا است (طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۸۴: ۲/۱۵۹).

تلگراف‌ها و بیانیه‌های حاوی انزجار از اقدامات حکومت در زمانی که مقامات رژیم ادعا می‌کردند بیشتر علما و روحانیون با دولت موافق هستند و تبلیغات زیادی علیه روحانیون مخالف صورت می‌گرفت، از اهمیت زیادی برخوردار بود. این اعلام حمایت‌ها نقش مهمی در وضعیت روحانیون محبوس، از جمله آیت‌الله خمینی و تداوم نهضت اسلامی داشت. برخی تاریخ‌نگاران این حمایت را بی‌سابقه و زمینه‌ساز مرجعیت عامه‌ی امام خمینی دانسته‌اند (روحانی، ۱۳۸۱: ۱/۶۴۲). این موضع‌گیری‌ها قوت قلبی برای مبارزان بود؛ به

طوری که طرفداران آیت‌الله خمینی در اعلامیه‌ای خطاب به پاکروان، رئیس ساواک که او را نجس‌روان نامیدند، به اعلامیه‌های مراجع نجف (آقایان حکیم، شاهرودی و خویی) اشاره کردند (سیر مبارزات، ۱۳۸۶: ۱۰۸/۲).

به دنبال دستگیری امام و تعداد دیگری از روحانیون و بیم و هراس ناشی از محاکمه و اعدام آن‌ها، شایعاتی در میان مردم در مورد وساطت آقایان حکیم و خویی برای آزادی ایشان رواج یافت (همان: ۶۵). رواج این شایعات از طرفی بیانگر نگرانی مردم نسبت به سرنوشت آیت‌الله خمینی و از طرفی نشان‌دهنده امیدواری به اقدامات مراجع و علمای نجف اشرف بود.

۹. تلاش‌های مقامات سیاسی ایران در عراق

موضوع اعلامیه‌ی خویی مبنی بر تحریم همکاری با دولت ایران در تعدادی از گزارش‌های سفارت و کنسولگری‌های ایران در عراق منعکس شده است. در این ایام، مسئولان سیاسی ایران در عراق بسیار فعال بودند. آنان از سویی در ملاقات با همتایان عراقی خواستار جلوگیری از نشر اعلامیه‌های تند علیه دولت ایران می‌شدند و از سوی دیگر با عناصر مختلف ایرانی و روحانیون ارتباط برقرار می‌کردند تا از طریق آنان از واکنش تند مراجع جلوگیری کنند. در گزارش سفارت ایران در تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۴۲ آمده است: «شنیده می‌شود آقای خویی اعلامیه‌ای دائر بر تحریم اطاعت از دولت شاهنشاهی ایران و تحریک مردم به نافرمانی تهیه کرده و دیروز برای نشر به رادیو بغداد فرستاده بود؛ ولی رادیو نپذیرفته و گفته است ایران و عراق دوست هستند و این اعلامیه قابل نشر نیست». سفیر ایران در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۴۲، با وزیر خارجه‌ی عراق ملاقات و از عدم نشر اعلامیه‌ی خویی تشکر کرد. یکی از شایعات مهم در این ایام، شایعه‌ی فتوای تکفیر شاه از طرف خویی بود که برای مقامات ایرانی بسیار مایه‌ی نگرانی بود؛ از این رو وزیر امور خارجه‌ی ایران طی تلگراف رمزی به سفیر ایران در عراق، خواستار اقدام برای جلوگیری از این فتوا شد. به دنبال آن، سفیر ایران در ۲۹ خرداد ۱۳۴۲، گزارش داد با تعدادی از روحانیون، از جمله شیخ نصرالله خلخالی و نخجوانی، ملاقات و گفت‌وگو کرده است و از اظهارات آنان معلوم شد شایعه‌ی

صدور فتوای تکفیر اساسی ندارد و فعلاً هدف روحانیون رهایی خمینی و سایر علما است.

۱۰. مصاحبه‌ی مطبوعاتی خویی

خویی برای تشریح مواضع خود درقبال تحولات ایران در اوایل تیرماه ۱۳۴۲، مصاحبه‌ای مطبوعاتی ترتیب داد که مفاد آن به صورت جزوه‌ای به عربی منتشر شد. محتوای این مصاحبه بیشتر در مورد نفوذ یهودی‌ها و بهائی‌ها در ایران بود؛ اما سؤال اول آن در مورد شخص شاه، بسیار شدید و حالت تکفیر او را داشت. این مسئله موجب شد تلاش‌هایی صورت گیرد تا از انتشار این جزوه جلوگیری شود و ایشان را قانع کنند که سؤال و جواب از شخص شاه به زمامداران ایران تغییر یابد.

پرسش و پاسخ اولیه که مورد حساسیت واقع شده بود، این گونه بود:

سؤال: چرا به شاه که مسلمان است و نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، حمله می‌کنید؟

جواب: اسلام تنها نماز و روزه نیست و باید با عمل و عقیده‌ی شخص مسلمان توأم باشد. شخصی که تظاهر به اسلام می‌کند، ولی عملاً در راه منهدم کردن آن می‌کوشد، مسلمان به‌شمار نمی‌آید. کسی که با اسلام درمی‌افتد و به نابودی آن کمر می‌بندد و با دست یهودی‌ها برضد اسلام توطئه می‌چیند، چگونه می‌توان اسلام او را باور کرد یا چگونه مردم می‌توانند دین و میهن و موجودیت خود را به دست او بسپارند. اگر ما چنین افرادی را مسلمان بدانیم، نتیجه‌اش آن خواهد بود که همه‌ی دشمنان خود را مسلمان حقیقی بشماریم. آیا این مطلب صحیح است؟

ایشان در پاسخ به این سؤال که چه چیز شما را به این مبارزه واداشت و کی آن را به

پایان خواهید رساند؟ چنین گفت:

ما همیشه به کارهای مربوط به فتوا و مرجعیت و حل اختلافات و اداره‌ی امور حوزه‌ی علمیه پرداخته‌ایم و البته وظیفه‌ی ما فقط انجام این کارها نیست؛ بلکه کلیه‌ی جریانات جدیدی که پیش می‌آید جلب توجه ما را می‌کند. آیا جریانی مهم‌تر از بازیچه قرار دادن دین و نبرد با ملت مسلمان ایران وجود دارد؟ دولت

ایران مرتکب چنین عملی گشته و قانون اساسی را که مطابق اصول اسلام پایه گذاری شده زیر پا گذاشته است. [...] این جریانات ما را واداشت که به نفع حق و برای جلوگیری از ظلم و خیانت قیام کنیم و هنگامی به وضع سابق خود بازمی‌گردیم که ابرهای خطر از افق دین و ملت ما دور شود.

وی در پاسخ به این سؤال که آیا درباره‌ی نتیجه‌ی این جریانات و آینده‌ی خطرناک‌تر احتمالی فکر کرده‌اید، گفت:

وظیفه‌ی فعلی ما مبارزه با دشمن و نبرد با خطری است که در این منطقه [احتمالاً در این مقطع صحیح است] ملت ما را تهدید می‌کند و کمترین کوتاهی در انجام این وظیفه موجب شدت یافتن خطر می‌باشد. اما اگر خدای نکرده وضع خطرناک‌تری جانشین وضع فعلی شد، ما هم به شدت مبارزه و مقاومت خود خواهیم افزود؛ ولی ما حکومتی بدتر از آنچه اکنون وجود دارد تصور نمی‌کنیم. یهودی‌گری و بهائی‌گری و فساد و استبداد و خونریزی و انواع مختلف فشار و ستم، پایه‌های حکومت سیاه فعلی را تشکیل می‌دهد. آیا خطری بیش از این ممکن است وجود داشته باشد؟

خویی به این سؤال که شرایط شما برای پایان دادن به این مبارزه چیست، چنین پاسخ داد:

ما هیچ‌گونه شرطی نداریم جز خودداری از جنگیدن با دین و کنار گذاشتن قوانین ظالمانه‌ی ضدملت و اصلاح سازمان‌های اداری و گسترده‌ی داد و حفظ قانون اساسی که قید کرده است هر قانونی که مخالف اسلام و مورد اعتراض علمای اعلام باشد از درجه‌ی اعتبارات ساقط است. ما هیچ‌گونه شرطی نداریم جز کوبیدن نفوذ یهودی و بهائی که چون خوره ریشه‌ی ملت مبارز ایران را می‌خورد (به نقل از اسناد وزارت امور خارجه).

در پایان این مصاحبه، خویی مذاکرات با سفیر ایران را به شرط آنکه علنی باشد، پذیرفت و درباره‌ی صرف نظر کردن از خواسته‌های خود تأکید کرد: «ما نمی‌توانیم درباره‌ی حق ملت

ایران با کسی معامله کنیم یا در خصوص دین و منافع آن قرارداد متارکه ببندیم» (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ۱۳۸۰: ۹/۴).

از دیگر اقدامات آیت‌الله خوئی در جریان دستگیری آیت‌الله خمینی ارتباط با علمای لبنان می‌باشد. او با اعزام نماینده‌ای به لبنان از علمای شیعه آنجا همچون شیخ حبيب آل‌ابراهیم، شیخ موسی عزالدین، شیخ محمد تقی صادق، محمد حسن و محمد حسین فضل‌الله و عبدالرئوف فضل‌الله، خواست که جلسه‌ای تشکیل دهند و بیانیه‌ای علیه شاه در رابطه با این موضوع صادر کنند. علما بیانیه‌ای صادر و در منزل سید موسی صدر آن را امضا کردند و در اختیار روزنامه‌ها قرار دادند که از میان آنها فقط روزنامه صوت العربیه که طرفدار جمال عبدالناصر بود این بیانیه را چاپ کرد زیرا سایر جراید لبنان طرفدار رژیم ایران بودند (العاملی، محمد باقرالصدرالسیره والمسیره فی حقائق و وثائق، ج ۱، ص ۴۳۸ به نقل از: مواقف السيد الخوئی من القضايا العامه، الحياه، ۲۰۰۲/۴/۲۲).

۱۱. دستور جلوگیری از ورود خوئی به ایران

با وجود حمایت علمای داخل و خارج از کشور از خمینی و دیگر روحانیون، احتمال محاکمه و اعدام آن‌ها حداقل در روزهای اول دستگیری وجود داشت؛ از این رو اقداماتی برای رهایی آن‌ها از اعدام و حبس صورت گرفت. در ایران تعدادی از روحانیون بلندپایه‌ی شهرستان‌ها تصمیم گرفتند به تهران مهاجرت کنند. زمزمه‌ی مهاجرت علمای شهرهای ایران به تهران موجب شد طلاب نجف نیز از مراجعی چون حکیم و خوئی چنین انتظاری داشته باشند.

از اواخر خرداد ۱۳۴۲ که علمای شهرهای مختلف ایران به تهران مهاجرت کردند، کماکان در نجف تلاش‌ها ادامه داشت. در این مقطع، خوئی و سید عبدالله شیرازی در نجف سردمدار مخالفت‌ها بودند.

بخش مهمی از تلاش‌های علمای مهاجر، ارتباط و هماهنگی با مراجع نجف بود. با آمدن شریعتمداری به تهران و استقرار در شهرری، این دغدغه برای رژیم وجود داشت که علمای نجف هم به ایشان پیوندند. در این میان، شایعه‌ی آمدن خوئی بیشتر بود. این مسئله

خوشایند حکومت نبود و نارضایتی از این مسئله را در برخی گزارش‌ها می‌توانیم ردیابی کنیم (همان، ۱۳۷۸: ۳/۴۱۷). در پی آن، کارشناسان ساواک پیشنهاد کردند برای جلب رضایت خویی، اقداماتی صورت گیرد (همان: ۳۳۴).

ظاهراً به‌جز دغدغه‌ای که از ناحیه‌ی خویی احساس می‌شد، دیدگاه حادی از سوی سایر مراجع نجف وجود نداشت. رژیم این موضوع را از نحوه‌ی تعامل و رویکرد تعدادی از علمای تهران که مرتبط با علمای نجف بودند، به‌خوبی تشخیص می‌داد (همان: ۴۶۹-۴۷۰). موضع‌گیری‌های صریح خویی باعث شد در تیرماه که مسئله‌ی مهاجرت علما به تهران مطرح بود و شایعاتی مبنی بر مسافرت مراجع نجف به ایران وجود داشت، اقداماتی برای جلوگیری از مسافرت ایشان به ایران انجام شود. سفیر ایران در گزارشی سرّی در تاریخ ۲۱ تیر ۱۳۴۲، اطلاع داد: «طبق دستور جناب آقای نخست‌وزیر امروز در وزارت امور خارجه‌ی عراق حاضر و خواستار گردید در صورتی که آیت‌الله خویی بخواهند به ایران عزیمت نمایند، از صدور روادید خروج خودداری شود [...] ضمناً به خود آیت‌الله خویی هم پیغام خواهد فرستاد که اگر به ایران برود دستگیر و برگردانده خواهند شد» (به نقل از اسناد وزارت امور خارجه).

۱۲. مواضع دیگر خویی در سال ۱۳۴۲

علمای مهاجر به تهران پس از پیوستن آیت‌الله میلانی در نهم تیر ۱۳۴۲، اقدامات چندجانبه‌ای را به‌منظور آزادی دستگیرشدگان پانزده خرداد، به‌ویژه آیت‌الله خمینی، انجام دادند. از سوی دیگر، در پانزدهم تیر ۱۳۴۲ (ششم جولای ۱۹۶۳/ چهارده صفر ۱۳۸۳)، سید موسی صدر از روحانیون ایرانی مقیم لبنان که افتخار شاگردی علمای نجف از جمله خویی را داشت و با نجف در ارتباط بود، با سفر به ایتالیا و ملاقات با پاپ در واتیکان تلاش کرد از امکانات بین‌المللی برای رهایی خمینی و سایر روحانیون استفاده کند. او به تعداد دیگری از کشورهای اروپایی رفت و با شخصیت‌های سیاسی و جراید مهم این کشورها در این زمینه گفت‌وگو کرد. اهمیت این مسافرت چنان بود که خویی توفیق بزرگ آزادی خمینی را مرهون سفر سید موسی صدر دانسته بود (ابوزید العالمی، ۱۴۲۸: ۱/

۴۳۷؛ تیرائیان، ۱۳۸۹: ۲/۱۹۸).

در شانزده مرداد ۱۳۴۲، محاکمه‌ی فعالان قیام پانزده خرداد در دادگاه نظامی که از سیزده مرداد شروع شده بود، به پایان رسید و برای پنج نفر از آنان، از جمله طیب حاج رضائی و اسماعیل رضائی، حکم اعدام صادر شد (هفت‌هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱: ۱۶۷). خویی در دوم ربیع‌الثانی ۱۳۸۳ (۳۱ مرداد ۱۳۴۲) تلگرافی برای شاه فرستاد و ضمن انتقاد از عدم آزادی کامل علما، خواستار آزادی مطلق آنان و صرف‌نظر از اعدام و حبس شاق مؤمنین شد (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱/۱۷۸). این درخواست‌ها تأثیری نداشتند و این دو در یازدهم آبان ۱۳۴۲ اعدام شدند.

از نوزده مرداد ۱۳۴۲ که بحث انتخابات دوره‌ی ۲۱ مجلس شورای ملی مطرح شد، علمای مهاجر در تهران با صدور بیانیه‌هایی شرکت در انتخابات را تحریم کردند (همان: ۱/ ۱۹۴-۱۷۱ و ۵/ ۷۹-۸۹). از آنجا که خویی در بیانیه‌ای که پس از پانزده خرداد صادر کرد، هرگونه کمک به حکومت را تحریم کرده بود، از او استفتاء صورت گرفت. وی در هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۸۳ (ششم شهریور ۱۳۴۲)، در پاسخ به استفتاء اعلام کرد: «شرکت در انتخابات [...] کمکی است که تحریم شده و با وضع فعلی چنانچه مجلس تشکیل شود، از نظر شرع و قانون اساسی نیز از درجه‌ی اعتبار ساقط خواهد بود» (همان: ۱/ ۱۸۱).

با خاتمه‌ی مهاجرت علمای شهرهای ایران به تهران در پانزده مهر ۱۳۴۲، اعتراضات آنان پایان نیافت و روحانیون به مناسبت‌های مختلف علیه رفتارهای حکومت سخنرانی می‌کردند. در مشهد، سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، در پی همین سخنرانی‌ها در مسجد فیل در ۲۳ مهر ۱۳۴۲، دستگیر شد. در این ماجرا، به دلیل درگیری نیروهای انتظامی با مردم، تعدادی کشته و زخمی شدند (روحانی، ۱۳۸۱: ۱/ ۷۶۷-۷۶۸). در دوازدهم آذر ۱۳۴۲، تعدادی از روحانیون تبریز که در منابر سخنانی علیه حکومت گفته بودند، دستگیر و در زندان قزل‌قلعه تهران زندانی شدند. این آقایان عبارت بودند از: سید محمدعلی قاضی طباطبایی، سید احمد خسروشاهی، سید مهدی دروازه‌ای، میرزا حسن ناصرزاده و محمدحسین انزابی. این مسئله موجب شد بازاریان تبریز دست به اعتصاب بزنند. حکومت با اعلام حکومت نظامی، عده‌ی دیگری از مردم و روحانیون را بازداشت کرد.

در پی دستگیری علما و روحانیون تبریز، حکیم و خویی اقداماتی انجام دادند. خویی طی تلگراف‌هایی خطاب به دستگیرشدگان و نیز علمای قم و تبریز و تهران، از این موضوع اظهار تأسف کرد (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱/ ۲۲۱-۲۲۵) و از آنان خواست برای رهایی این افراد اقدام کنند. در تلگراف ایشان به مراجع قم (گلپایگانی، شریعتمداری و مرعشی نجفی)، آمده است: «حوزه‌ی علمیه‌ی نجف خصوصاً و جامعه‌ی تشیع عموماً این اعمال خلاف حق و دین و عدالت را که مدتی است به دست دولت ایران برای محو آثار اسلام انجام می‌شود استنکار و تقبیح می‌نماید».

خویی همچنین در تلگرام به میلانی در مشهد از حبس و زجر روحانیون آذربایجان و هاشمی‌نژاد اظهار تأسف کرد و از وی خواست برای آزادی آنان اقدام کند (همان: ۲۱۲).

۱۳. انعکاس مواضع خویی و ارزیابی ساواک

مواضع خویی در این ایام، نقش و تأثیر بسیار زیادی در محافل انقلابی داشت. یکی از نشریات انقلابی در این مقطع، نشریه‌ی بعثت بود که شماره‌ی اول آن در ۲۷ رجب ۱۳۸۲ (۲۳ آذر ۱۳۴۲) منتشر شد و در مقاله‌ای با عنوان «بررسی امکان سازش» به تلاش‌های برخی «کوته‌فکران» در ایجاد تفاهم میان روحانیت و «دستگاه جبار» اشاره کرد و به بخش‌هایی از مصاحبه‌ی خویی استناد نمود (اسناد نهضت اسلامی «بعثت»، ۱۳۸۹: ۹۹-۱۰۰).

در نیمه‌ی آذر ۱۳۴۲، ساواک به ارزیابی اقدامات روحانیون در شش ماه گذشته پرداخت. این گزارش در بردارنده‌ی مطالبی پیرامون علمای حوزه‌ی نجف است. اعزام یکی از روحانیون تهران (بهاء‌الدین نوری) به نجف برای تغییر دیدگاه‌های علمای حوزه، از نکات مهم این گزارش است. براساس این گزارش، خویی و شیرازی در چند ماه اخیر، رهبری مخالفان دولت ایران را برعهده داشتند و خویی مخالفت خود را با دولت شاهنشاهی به جایی رساند که طی فتوایی هرگونه کمک و مساعدت به دولت ایران را تحریم کرد (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ۱۳۸۰: ۴/ ۲۵۸-۲۶۱).

۱۴. تغییر دولت و تلگراف خویی

سرانجام در هفده اسفند ۱۳۴۲، شاه ناگزیر شد اسدالله علم را که چهره‌ی منفوری از خود نزد عموم مردم و روحانیون به جا گذاشته بود، برکنار و حسنعلی منصور را به جای او منصوب کند تا از این تغییر و تحول، در راستای جلب نظر جامعه‌ی روحانیت قدمی برداشته شود. تغییر دولت، نظری بود که بسیاری از چهره‌های سیاسی و روحانی از مدت‌ها قبل داشتند و حتی مراجع نجف نیز آن را مطرح کرده بودند (به نقل از اسناد وزارت امور خارجه). قطعاً مهم‌ترین دلیل تغییر دولت، حل موضوع دستگیری خمینی بود که به صورت یک بحران درآمده بود. در میان مراجع تقلید، خویی تنها کسی بود که بلافاصله پس از انتصاب حسنعلی منصور، در هجده اردیبهشت ۱۳۴۲، تلگرافی به او فرستاد و ضمن تقبیح اقدامات دولت سابق، خواستار آزادی خمینی و قمی و «آزادی ملت» شد (اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ۱/ ۲۳۵).

با تلاش‌ها و فشارهای افکار عمومی و روحانیون داخل و خارج و کسانی چون حکیم و خویی، آیت‌الله خمینی در پانزده فروردین ۱۳۴۲، آزاد شد و به قم بازگشت. از آن تاریخ به بعد، مرحله‌ی دیگری در مبارزات روحانیون ایران به وجود آمد.

۱۵. نتیجه‌گیری

حوزه‌ی نجف در اعتراض‌هایی که در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۴۱ در ایران از سوی علما و روحانیون شکل گرفت، وارد کارزار سیاسی شد، با مطالبات آنان همگام گردید و در قالب تلگراف، نامه و اعلامیه، تذکرات جدی به دولتمردان پهلوی داد. در ایران مواضع مراجع نجف ملاک و معیار اقدامات سیاسی بخش‌هایی از روحانیون تلقی می‌شد. مسائلی چون جلوگیری از اقدامات خلاف شرع و قانون اساسی دولت، حمایت از منویات علمای ایران و پاسخگویی به انتظارات مقلدین و متدینین، از مهم‌ترین انگیزه‌های مواضع سیاسی علمای نجف به‌شمار می‌آید. در میان مواضع علمای نجف، مواضع آیت‌الله خویی در دوران نهضت اسلامی شاخص‌تر از بقیه است. به‌طور کلی، در مواضع ایشان دفاع از احکام

اسلامی و حفظ حریم روحانیت و جلوگیری از اغتشاش و آشوب، از اهمیت اساسی برخوردار بود.

مشى سياسى خويى در دوران نهضت اسلامى، از جنبه‌ى نظرى و عملى قابل تأمل است. او از نظر اندیشه‌اى، دولت ايران و شاه را ملزم به رعايت قوانين و مقررات اسلامى مى دانست. از نظر او، اصلاحات حكومت بايد در پرتو دين صورت گيرد؛ زيرا دين اسلام منادى عدالت و مبارزه با فساد است و بر همين اساس حكومت اسلامى در ادوار گذشته به وجود آمده است. يكي از ويژگى‌هاى سيره‌ى سياسى خويى، پرهيز از اغتشاش است؛ اما به دولت و شاه هشدار مى دهد كه اقداماتشان به تشنج عمومى منجر خواهد شد. مورد خطاب قرار دادن شاه و مقصر جلوه دادن او با فاصله‌ى چند ماه از آغاز مخالفت‌ها، از ويژگى مهم مشى مبارزاتى خويى است. او حادثه‌ى مدرسه‌ى فيضيه را جنايت جباران ناميد و چندبار با لحن شديد شاه و دولت را مسئول هرگونه حادثه خواند و شاه را تهديد كرد كه علما آخرين وظيفه‌ى خود را درقبال او انجام خواهند داد. خويى با محكوم كردن فساد و قتل و غارت زمامداران ايران، آنان را صاحب صلاحيت براى اصلاح نمى ديد، نفوذ اسرائيل و بهائيان را تقبيح مى كرد و سكوت علما را جايز نمى دانست. او رژيم را تهديد كرد كه جنايات و خيانت‌هاى چهل ساله (از كودتاى ۲۹۹۱ رضا خان به بعد) را افشا خواهد كرد. خويى در تذكري مهم به ملت ايران آنان را به فراگيرى شيوه‌هاى مبارزه‌ى ساير ملل مسلمان فراخواند. نقطه‌ى اوج مشى سياسى خويى، اعلاميه‌ى تحريم همكارى با دولت ايران و متعاقب آن، تحريم شركت در انتخابات مجلس شورى ملي بود. مواضع تند خويى، حتى به اين شايعه دامن زد كه او حكم تكفير شاه را داده است. در حقيقت نيز خويى در مصاحبه‌اى شاه را از جرگه‌ى مسلماني خارج كرد؛ اما با تلاش مقامات ايرانى در عراق مصلحت دانست كه گفته‌ى خود را از شاه به زمامداران ايران تغيير دهد. براساس همين مواضع بود كه هنگام شايعه‌ى پيوستن او به علمائى مهاجر به تهران، دستور داده شد از ورود وى به ايران جلوگيرى شود.

به طور كلى، محتوای تند اعلامیه‌ها و مواضع خویی نشان می‌داد که حکومت پهلوی نمی‌توانست چنانکه انتظار داشت بر حمایت حوزه‌ی نجف تکیه کند. در این مقطع،

برانگیخته شدن حساسیت‌های علما، تفاوت دیدگاه‌های سیاسی آنان را بسیار تحت الشعاع قرار داده بود و در مقاطع بعدی مبارزه با حکومت پهلوی، این اختلافات بیشتر نمایان شد و ساواک و سفارت ایران در عراق مأموریت یافتند در جلب نظر خوبی بکوشند.

منابع

- ابوزید العاملی، محمد عبدالله. (۱۴۲۸). **محمد باقر الصدر السیره و المسیره فی حقائق و وثائق**. بیروت: مؤسسه‌ی العارف للمطبوعات.
- اسلامی، غلامرضا. (۱۳۷۳). **غروب خورشید فقاہت**. قم: دارالکتب اسلامیہ.
- اسناد انقلاب اسلامی. (۱۳۷۴). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اسناد نهضت اسلامی، بعثت. (۱۳۸۹). با مقدمه و کوشش سید هادی خسروشاهی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اسناد وزارت امور خارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران.
- اطلاعات. ۱۳۴۲/۱/۱۵.
- اطلاعات. ش ۱۹۶۸۵. ۱۳۷۱/۵/۱۸.
- امام خمینی. (۱۳۷۸). **صحیفه‌ی امام**. تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- تبرائیان، صفاءالدین. (۱۳۸۹). **احیاگر حوزه‌ی نجف آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۵). **جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۲۰-۱۳۵۷**. قم: مؤلف.
- _____ (۱۳۸۴). **رسائل سیاسی - اسلامی دوره‌ی پهلوی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حسینیان، روح‌الله. (۱۳۸۷). **سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران (۱۳۴۳-۱۳۴۱)**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- **خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی**. (۱۳۸۴). تدوین محمدرضا احمدی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- **خاطرات آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی**. (۱۳۸۴). تهران: عروج.

- **خاطرات و مبارزات شهید محلاتی**. (۱۳۷۶). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- **دایره‌المعارف تشیع**. (۱۳۷۵). تهران: شهید محبی.
- دوانی، علی. (۱۳۴۱). **نهضت دوماهه‌ی روحانیون ایران**. قم: حکمت.
- _____ (۱۳۷۷). **نهضت روحانیون ایران**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- روحانی، حمید. (۱۳۸۱). **نهضت امام خمینی**. تهران: عروج.
- **سیر مبارزات امام خمینی در آینده‌ی اسناد (به روایت ساواک)**. (۱۳۸۶). تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- شیخ فرشی، فرهاد. (۱۳۷۹). **تحلیلی بر نقش سیاسی عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- فارسی، جلال‌الدین. (۱۳۷۳). **زوایای تاریک**. تهران: حدیث.
- **فرهنگ رجال معاصر عراق**. (۱۳۹۰). زیر نظر محمدصادق خرازی. به‌اهتمام علی موجانی، سولماز صدقی، اردشیر پشنگ و هانیه رجبی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- **قیام پانزده خرداد به روایت اسناد**. (۱۳۷۸). تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- _____ (۱۳۸۰). تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- _____ (۱۳۸۲). تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- منصوری، جواد. (۱۳۷۵). **سیر تکوینی انقلاب اسلامی**. تهران: وزارت امور خارجه.
- **نور علم**. ش ۴۷. مهر و آبان ۱۳۷۱.
- **هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی**. (۱۳۷۱). زیر نظر غلامرضا کرباسچی. تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی.
- **یادنامه‌ی حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی**. (۱۳۷۲). قم: مؤسسه‌ی خیریه‌ی آیت‌الله عظمی خویی.
- Majd, Mohammad Gholi. (2000). *Resistance to the Shah Land Owners and Ulama in Iran*. University Press of Florida.